

هدایت در قرآن

قسمت چهارم



(آیت الله جوادی آملی)

گذشته می نگریم، می بینیم در باره اثبات معاد از همین راهها و روش های فطری و عقلی که اسلوبی منطقی است، استفاده شده است.

در کتاب شریف احتجاج (جلد اول، صفحه ۱۴) آنچه که از رسول الله (ص) به عنوان احتجاج نقل شده می بینیم حضرت برای اثبات معاد چگونه استدلال می فرماید و چگونه از آیه سوره روم استفاده می کند و روش تفکر را - که بدیهی را پلی برای رسیدن به نظری می داند - امضا می نماید.

و اینک اصل حدیث :

«قال ابو محمد الحسن بن علی العسكري (عليهما السلام) : ذكر عند الصادق (ع) الجدل في الدين وان رسول الله صلى الله عليه وآله والائمة عليهم السلام قد نبوا عنه». در محضر امام ششم سلام الله عليه این بحث طرح شد که معصومین علیهم السلام از جدال نهی کردند، فقال الصادق عليه السلام «لم ينه عنه مطلقاً ولكنه نهى عن الجدل بغیرالتی هی احسن» امام صادق (ع) فرمود: از جدال - به خودی خود - نهی نشده، بلکه از جدال به غیر احسن نهی شده است.

جدال :

جدال دو قسم است: ۱- جدال به احسن ۲- جدال به غیر احسن. احسن در عبارت یالا احسن تفضیلی در مقابل حسن نیست، بلکه به معنای حسن است در برابر قبیح، جدال به احسن، حسن است و روا بود جدال به غیر احسن قبیح است و ناروا. آنگاه حضرت استدلال می کند و می فرماید:

«اما نسمعون الله بقول: «ولا تجادلوا اهل الكتاب الا بالتي هی احسن»^۱ وقوله: «ادع الی سبیل ربک بالحکمة والموعظة الحسنة وجادلهم بالتي هی احسن»^۲ فالجدال بالتي هی احسن قد قرنه العلماء بالدين والجدال بغیرالتی هی احسن مُحَرَّم حرمة الله علی شیعتنا وکیف یحرم الله الجدل جملة وهو بقول: «لن یدخل الجنة الا من کان هوداً اونصاری»^۳

روش منطقی وفطری در روایات

آری! اگر در درونتان بیندیشید و تفکر کنید هم مسأله مبدأ و هم مسأله معاد برای شما حل می شود.

در بحث گذشته اشاره شد که از سه راه می توانیم این روش فطری را صحیح بدانیم: **راه اول:** قرآن به ما دستور می دهد که بیندیشیم ولی نمی گوید: چگونه بیندیشید؟ پس معلوم می شود این راه فطری عقلاً را امضا کرده است.

راه دوم: سبک خود قرآن کریم است که می بینیم بر اسلوب عقلا - که از بدیهی به نظری می رسند - باروش منطقی سخن می گوید.

راه سوم: تصریح کردن معصومین (ع) به آن مبنای اولیه است، نظیر: «بطلان جمع بین نقیضین» «بطلان رفع نقیضین» و «ثبوت یکی از دو نقیض با زوال نقیض دیگر» که در توحید مرحوم صدوق به آن اشاره شده است.

اینک به عنوان نمونه هنگامی که به آیه

در مقالات گذشته بحث کردیم که اگر یک سلسله معلومات اولی و بدیهی نباشد و اگر راهی روشن برای انتقال از بدیهی به نظری نباشد، تعلیم و تعلم ممکن نیست، و اینک قرآن کریم ما را دعوت به تفکر می کند و می گوید اگر در درونتان بیندیشید حق برای شما روشن می شود، یا برای این است که راه مشخصی را جلوی پای انسان نصب می کند و یا برای این است که اصل راه را به عنوان دلیلی فطری در نهاد انسان متفکر می پذیرد.

در سوره روم آیه ۸ می فرماید:

«اولم یبتفکروا فی انفسهم ما خلق الله السموات والارض وما بینهما الا بالحق واجل مسمى وان کثیراً من الناس بلغاء ربهم لکافرون» آیا در درونهای خودشان نمی اندیشند که خدا آسمانها و زمین و آنچه میان آنهاست همه را جز به حق و به وقت معین نیافریده ولی بسیاری از مردم به دیدار خدای خود کافرند (قیامت را قبول ندارند).

وقال الله تعالى: «تلك امانتهم قل هاتوا برهانكم ان كنتم صادقين»^۱

آیا نمی شنوید خداوند (درقرآن) می فرماید: با اهل کتاب بحث و مجادله نکنید مگر به نیکوترین روش بحث. و همچنین می فرماید: با حکمت و پند نیکو (مردم را) به راه پروردگارت دعوت کن و (با کافران) بحث و جدال مکن مگر با بهترین روش. پس مجادله با بهترین روش را عیسا همراه دین و جزه دین دانسته اند. و اما جدال بغیر التی هی احسن (مجادله با روشی غیر از روش نیکو و پسندیده ای که خداوند دستور داده است) حرام است، خداوند آن را بر شیعیان ماحرام دانسته ولی چگونه ممکن است که خدا هرگونه جدالی را حرام بداند و خود می فرماید:

یهودیان گفتند، بهشت مخصوص یهود است و نصاری گفتند: بهشت مخصوص نصاری است، پس از آن می فرماید: این آرزوهای آنها است، بگو (ای پیامبر) دلیل های خود را بیاورید اگر راست می گوئید.

«فجعل الله علم الصدق والايمان بالبرهان وهل يؤتى بالبرهان الا في الجدل بالتي هي احسن»

برهان بدون مجادله بالتی هی احسن میسر نیست. آنگاه تشریح می فرماید:

«فقبل بان ابن رسول الله فما الجدل بالتي هي احسن وبالتي ليست بأحسن؟»

جدال به احسن کدام است و جدال به غیر احسن کدام؟

«قال: اما الجدل بغیر التی هي احسن فان تجادل به مبطلا فيورد عليك باطلا فلا تترده بحجة فدنصيبها الله ولكن تجعد قوله اوتجعد حقا يرد بذلك المبطل ان يعين به باطله».

جدال ناروا و غیر احسن آن است که شما بایک انسان باطل گوئی طرف بحث بشوید و درحالی که او دلیلی را اقامه می کند که شما توان دفع آن را ندارید، اگر در لابلای سخن او حقی است یا از حقی به

عنوان اثبات باطلش خواست بهره برداری کند، شما آن را انکار کنید یا از باطلی کجک بگیریید که باطل را با باطل و مانند آن دفع کنید و نتوانید باطل او را با حجتی که خدا نصب کرده و حجت صحیح است، از بین ببرید.

«فتجعد ذلك الحق مغاظة ان يكون له عليك فيه حجة، لانك لا تدری كيف المخلص منه فذلك حرام علی شیعتنا ان بصيروا فتنة علی ضعفاء اخوانهم و علی المبطلين. اما المبطلون فيجعلون ضعف الضعيف منكم اذا تعاطى مجادلته و ضعف في يده حجة له علی باطله».

شما چون راه فرار از جدال دشمن را نمی دانید حقتش را انکار می کنید که مباد باطل او تشبیه شود و این جدال به غیر احسن است و بر شیعیان ما حرام است، زیرا دشمن از برخورد ضعیف شما سوء استفاده می کند و این را دلیل حقانیت خود قرار می دهد.

«واقام الضعفاء منكم فتنم فليرهبم لعابرون من ضعف الحق في بدالمبطل»

و اما افرادی از شما که عقلشان ضعیف است از شکست شما غمگین می شوند که چگونه حقی و محقی توسط باطل و مبطلی شکست خورد و این جدال به غیر احسن است.

جدال پسندیده و احسن:

«واما الجدل بالتي هي احسن فهو ما امر الله تعالى به نبيه ان يجادل به من جعد البعث بعد الموت و احیاءه له»

اما جدال به احسن جدالی است که خداوند، رسولش را امر فرمود که آن گونه با کسانی که منکر بعث و حیات پس از مرگ هستند، جدال کند.

«فقال الله له حاكيا عنه: و ضرب لنا مثلا و نسی خلقه قال من يحيى العظام وهي رميم»

فقال الله تعالى في الرد عليه: «قل (يا محمد) يحييها الذي انشاها اول مره و هو بكل خلقه عليهم، الذي جعل لكم من الشجر الاغصان ارقاما فاذا اتمت منه توفدون، الى آخر السورة»

آنجا که فرمود: بگو (ای پیامبر) خدائی که از اول آن را آفرید، می تواند آن را زنده کند، با این سخن خداوند از پیامبرش می خواهد که با آن آدم مبطل مجادله کند.

«فأراد الله من نبيه ان يجادل المبطل الذي قال: كيف يجوز ان يبعث هذه العظام وهي رميم؟ فقال الله تعالى: قل يحييها الذي انشاها اول مره».

آن باطل گو می گوید: این پوسیده ها و استخوانهای فرسوده چگونه دوباره زنده می شوند؟

بگو (ای پیامبر) آن مبدای که این استخوانها را از عدم به وجود آورد، آن قدرت را هم دارد که بعد از پوسیدن دوباره اینها را احیاء کند.

«الفيعجز من ابتدا به لا من شيء ان يعيده بعد ان يبلى بل ابتداءه اصعب عندكم من اعادته».

آیا آن خدائی که این استخوانها را (لا من شيء) نه از چیزی آفرید عاجز است پس از آنکه فرسوده شدند دوباره آنها را زنده کند؟ این را به عنوان یک اصل مسلم بین متکلم و مخاطب قرار داده است، این اصل یا بدیهی است و بین پیامبین بالبین است، یعنی هرکسی از اول کاری را کرد و از عدم چیزی را بوجود آورد، لا من شيء را شیء را کرد بدون شک قادر است که دوباره آن را احیاء کند. این دیگر نه آیه است و نه روایت، بلکه این عقل است و مورد قبول مخاطب و متکلم، این یک امر بدیهی است و حضرت به روال منطقی استدلال کرده و می فرماید: این کار (دشواری بودن احیاء از اعاده لاشیء را شیء کردن) سخت تر از آن است که دوباره همان را به حال اول برگرداند.

اگر درختی اصلا موجود نبود و مبدای، آن درخت را از عدم به وجود آورد، آیا این کار سنگین تر از آن نیست که درخت بپاشد و دوباره آن را سبز کند؟

بدون شک کسی که چیزی را از عدم به وجود آورد، اگر حال آن عوض شود و بپوسد،

احیا و اعاده مجدد آن آسانتر از ایجاد نخستین آن است. این اصلی است کلی که خدای متعال موجودات و انسان را نه از چیزی ایجاد کرد و آفرید «هل ائی علی الانسان حین من الدهر لم یکن شیئاً مذکوراً»^۱ آیا روزگاری بر انسان نگذشته است که چیز قابل ذکری نبود. اکنون که خداوند این انسان را آفرید، پس از مرگ او آسانتر است زنده کردنش از ایجاد ابتدائیش؟ این یک کسری کلی است که هر فاعلی اگر توانست کاری را ابتدائاً انجام دهد، ایجاد دوباره آن برای او آسانتر است. مگر این روش را که حضرت دارد به آن استدلال می کند، با عقل انطباق ندارد؟ روش، روشی است منطقی و مبدهم از مبادی تصدیقه است و این مطابق است با فطرت انسانی که هم آن مبادی تصدیقه را وهم آن روش استدلالی را می پذیرد. حضرت دارد بدستور وحی الهی با کسی که منکر معاد است - نظیر آنچه خدا به حضرت ابراهیم آموخت - استدلال می کند.

«وتلك حجتنا آتيناها ابراهيم علي قومه»^۲ این روش احتجاجی بود که ما به ابراهیم آموختیم تا با قوم خود احتجاج کند. وهمین روش را هم به رسول الله می آموزیم. در اینجا که می فرماید: «اصعب عندكم» این جدال است نه برهان ولی جمله «افیعجز من ابتداء...» برهان است، البته برای خدا سبک و سنگین فرقی ندارد ولی چون با ما سخن می گوید آن را در قالب جدال به احسن می آورد و می گوید که کار اول (پیدایش نخستین) مشکل تر است از کار دوم که احیا و زنده گرداندن آن است. ولی برای توضیح بیشتر، در ذیل بحث می فرماید: او قدرت مطلقه دارد و اینطور نیست که برای خدا چیزی آسان باشد و چیزی آسانتر، چون در برابر قدرت نامحدود، آسان و آسانتر، معنی ندارد، شما الان اراده می کنید که در دهنتان یک قطره آب تصور کنید و اراده می کنید که در دهنتان اقیانوس اطلس تصور کنید،

هیچکدام شمارا خسته نمی کند. مگر اینچنین نیست؟ اصولاً در برابر نامحدود همه کارها علی السوا است و آن فاعلی که با حرکت کار می کند خسته می شود اما آنکه فاعل لا بالحرکه است (طبق بیان حضرت امیر (ع) در خطبه توحید) خستگی ندارد، لذا قرآن می فرماید سبکترین و سنگین ترین کارها پیش خدا آسان است نه اینکه یکی آسان باشد یکی آسانتر.

سایه شاخص را قرآن چنین بیان می کند: وقتی آفتاب طلوع کرد برای این شاخص سایه ای پیدا می شود، آنگاه آن سایه را خدا قبض می کند. «ثم قبضناه الینا قبضاً یسیراً»^۳ یعنی قبضنا سهلاً یعنی جمع کردن سایه این شاخص برای ما آسان است این استدلال در رابطه با آسانترین کارها است.

و همچنین در تبیین حشر اکبر می فرماید: «قل ان الاولین والآخرین لمجموعون الی میقات یوم المعلوم»^۴ بگو (ای پیامبر) که (تمام بشر) از اولین و آخرین، برای روز معلوم، جمع می شوند. نسبت به این «حشر اکبر» هم می فرماید: «ذلک حشر علینا یسیر» این گردآوری (با آن عظمت) برای ما آسان است. کار به آن آسانی - که جمع کردن سایه بود - با این کار بزرگ که جمع آوری تمام نسلها از اولین و آخرین در روز قیامت بود، برای خدا یکسان است، نه اینکه یکی آسان باشد و دیگری آسانتر. بنابراین، آنچه هم که می فرماید: «وهو اهوون علیه»^۵ که احیا چیزی از ایجاد ابتدائی آن آسانتر است، فوراً استدراک می کند که مبادا کسی خیال کند بعضی از کارها برای خدا آسان و بعضی آسانتر است لذا می فرماید: «وله المثل الاعلی» برای خداست مثل اعلی، پس اینجا که می فرماید، برای خدا آسانتر است، فقط برای تقریب اذهان مردم و با همان روش استدلالی خودشان، استدلال می کند، نه اینکه در حقیقت برای خدا فرقی داشته باشد. اصلاً کاری که بامشیت انجام

می شود نه با حرکت، این کار خستگی ندارد که آسان یا آسانتر بر آن صدق کند! و از این رو است که قرآن می فرماید: «افعینا بالخلق الاول» مگر ما (که این نظام را آفریدیم) از آفرینش نخستین خسته شدیم؟ مگر اینها خستگی می آورد؟ این جدال به احسن است.

دنباله روایت:

«ثم قال: «الذی جعل لکم من الشجر الاخضر نارا»، ای «اذا اکن النار الحارة فی الشجر الاخضر الرطب ثم یستخرجها فرفکم انه علی اعاده ما بلی اقدر ثم قال: «اولیس الذی خلق السموات والارض بقادر علی ان یخلق مثلبم، بلی وهو الخلاق العلیم»^۶ ای: ایا که آن که خلق السموات والارض اعظم و ابعث فی اوهاکم و قدرکم ان تقدروا علیه من اعاده البالی فکیف جوزتم من الله خلق هذا الاعجب عندکم والاصعب لذبکم ولم تجوزوا منه ما هو اسهل عندکم من اعاده البالی».

در همه جدالها عندکم علیکم، لذیک مطرح است (در نزد شما اینطور است و الا برای خداوند همه امور یکسان است). آنگاه جدال به غیر احسن را چنین بیان می فرماید:

«واما الجدل بغیر التی هی احسن فان تجهد حقاً لا یمکنک ان تفرق بینه و بین باطل من تجادله وانما تدفعه عن باطله بان تجهد الحق فهذا هو المحرم لانک مثله، جحد هو حقاً و جحدت انت حقاً آخر».

مواد و مقدماتی را مسلم گرفتند و روش استدلالی را قبول کردند و با آن استدلال نسوزند ولی این روش و این مواد در کلام قرآن نبود. ادامه دارد

۱. سوره عنکوت، آیه ۲۶
۲. سوره نحل آیه ۱۲۵
۳. سوره بقره آیه ۱۱۱
۴. سوره انسان، آیه ۱
۵. سوره انعام، آیه ۷۵
۶. سوره فرقان آیه ۲۶
۷. سوره واقعه، آیه ۵۰-۴۹
۸. سوره روم آیه ۲۷
۹. سوره یس، آیه ۸۱